

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث درباره پرسش ششم از پرسش‌هایی است که در رابطه با مسئله روش تعیین مصداق ولی امر جامع‌الشرایط مطرح بود.

پرسش ششم این بود که اگر مردم چند دسته شدند و یک دسته شخص یا اشخاصی را به‌عنوان مرجع تشخیص مورد مراجعه قرار دادند و انتخاب کردند و عده‌ای دیگر، شخص یا اشخاص دیگری را انتخاب کردند، باید چه کرد. در پرسش پنجم فرض بحث این بود که یک عده توسط همه انتخاب شوند و لذا درباره مرجحات کمی و کیفی و امثال این‌ها بحث شد.

فرض ششم با فرض پنجم متفاوت است نباید اشتباه شود که فرض ششم تکرار فرض پنجم است. فرض ششم این است که هر جمعی یک عده متفاوت را انتخاب کنند که این فرض ششم چیزی است که امروز در قانون اساسی جمهوری اسلامی تحقق دارد؛ اما فرض پنجم هم قابل طرح است. ممکن است کسی اجتهاد کند که اگر قرار است تغییری در قانون اساسی ایجاد شود، تمام مردم کشور در انتخاب خبرگان نقش داشته باشند. در این صورت به‌عنوان مثال اگر ۸۶ نفر برای خبرگان نیاز باشد، در بین این کاندیداها تا سقف ۸۶ نفر هرکس که بیشترین رأی را آورد انتخاب می‌شود. البته در قانون اساسی ما این فرض پیش‌بینی نشده است.

چیزی که در قانون اساسی ما وجود دارد، همین فرضی است که ما در پرسش ششم مطرح می‌کنیم؛ اینکه جمع هر استانی خبرگان آن استان را انتخاب می‌کنند. شاید هم نکته آن این باشد که خبرگان هر استان برای مردم آن استان شناخته‌شده‌تر هستند و اگر بخواهند این مسئله را در سطح کشور مطرح کنند، شاید خیلی از کسانی که خودشان را در سطح کشور به‌عنوان کاندیدا معرفی می‌کنند برای عامه مردم یا مردم خاصی شناخته‌شده نباشند. اما این سبک انتخاب نزدیک‌تر و قریب به معرفت و به تشخیص است؛ یعنی کسانی که در یک استان هستند قاعدتاً اهل خبره استان خودشان را می‌شناسند، بنابراین به آن‌ها مراجعه می‌کنند. در نتیجه این پرسش پیش می‌آید که اگر در بین مکلفین هر جمعی به جمعی یا فردی از خبرگان مراجعه کردند و در بین این منتخبین اختلاف نظر پیش بیاید، در اینجا تکلیف چیست؟ هر دسته از این خبرگان که مرجع مردم قرار گرفته‌اند، شخصی را به‌عنوان اصلح معرفی می‌کنند، در نتیجه ما چند نفر پیدا می‌کنیم که به اصلحیت همه آن‌ها شهادت داده‌شده است، حال در اینجا تکلیف چیست؟

در اینجا با توجه به آن سه اصل که در جلسات قبل مطرح شد، سه فرض یا امکان وجود دارد. آن سه اصل این بود: اصل اول وحدت رهبری، اصل دوم وحدت جامعه اسلامی و اصل سوم وحدت فعل جامعه اسلامی به این معنا که انتخاب حاکم و یا تأسیس حکومت فعل جامعه است و این فعل، فعل واحدی است؛ همه جمع می‌شوند که یک عمل را انجام بدهند. توضیح داده شد که ما یک عمل داریم و این غیر از مسئله وجوب کفایی است. در وجوب کفایی این طور نیست که همه جمع شوند و یک عمل را انجام بدهند بلکه یک عمل است که اگر تعدادی آن را انجام دادند، از عهده دیگران ساقط است و کاری انجام نمی‌دهند؛ ولی در افعال اجتماعی همه دخالت دارند. همه در انجام عمل واحد شریک هستند؛ این تفاوتی است که بین این وجوب با وجوب کفایی وجود دارد. مسئله اقامه حکومت اسلامی، مسئله وجوب کفایی نیست؛ مسئله این است که يجب علی کل مؤمن المکلف ان ينصر علیا و تمکینه من اقامه حکم الله فی الارض. همه باید جمع شوند و این کار را انجام بدهند. اگر یکی کنار بکشد و بگوید این واجب کفایی است و به من مربوط نیست، نمی‌شود زیرا او مسئول است. اینجا باید همه جمع شوند و این کار را انجام بدهند؛ «اللهم انصر من نصره و اخذل من خذله».

بیان شد که این مبتنی بر دو میثاق است: میثاق اطاعت و میثاق نصرت. این دو میثاق از همه گرفته شده است: «وَاذْكُرُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ وَاٰثِقَکُمْ بِهِ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْر»<sup>۱</sup> این مطلب مهمی است که باید به آن توجه شود که مسئله حکومت و مسائل مربوط به مسائل سیاسی اجتماعی، فعل جمع هستند و نه واجب کفایی به آن معنایی که در فقه مطرح است. لذا اصل اول این است که رهبر باید واحد باشد و دلیل آن هم در جای خود مطرح شد. اصل دوم این است که این رهبر واحد، باید رهبر جامعه واحد باشد؛ ما چند جامعه نداریم که هر جامعه نیاز به یک رهبر داشته باشد بلکه یک رهبر داریم برای جامعه واحد. افراد این جامعه واحد باید با فعل واحد از او تمکین کنند و با فعل واحد جامعه باید به قدرت برسد و با فعل واحد باید به او قدرت اجرای احکام الهی را بدهند.

این سه اصل بیان شد. بر مبنای این سه اصل درجایی که همه مردم جمع شدند و تعدادی از اهل خبره را انتخاب کردند و به آن‌ها مراجعه کردند و بین این تعداد اهل خبره اختلاف در تعیین مصداق فقیه جامع الشرایط به وجود آمد، منظور این است که هر دسته معتقد هستند فقیه جامعه الشرایطی که انتخاب کرده‌اند، اصلح است. در اینجا باید چه کرد؟ سه فرض در اینجا موجود است. پس با توجه به مقدمات ثلاثه به این نتیجه می‌رسیم که این خبرگان باید به یک نتیجه واحدی و به یک وحدت در گزینش برسند. شرع و عقل آن‌ها را مکلف می‌کند با توجه به سه اصل بیان شده بر یک فرد واحد اجتماع کنند.

اول این است که این‌ها بتوانند از طریق مرجحات کیفی و کمی منتخبین به یک نتیجه واحد برسند. فرض بر این است که هر گروه معتقد هستند که منتخبین آن‌ها رجحان علی نحو التعیین دارند؛ اما اینجا می‌توانیم ترجیح در منتخبین داشته باشیم. مثلاً فرض کنید هشت میلیون جمعیت تهران یک اهل خبره را انتخاب کرده‌اند و او هم شخص معینی را به عنوان اعلم و ارجح انتخاب کرده است. در اینجا می‌توان گفت خبرگانی که منتخب این استان هستند، چون منتخب جمع بیشتری هستند، رأی آن‌ها بر رأی منتخبین استان دیگر با جمعیت سیصد هزار نفر برتری دارد؟

**یکی از حضار:** ممکن است درجایی تعداد انتخاب‌کنندگان کم باشد، اما منتخب آن‌ها اعلم از کسانی باشد که منتخب با رأی بالا باشند.

**استاد:** این مسئله را ما برای دفع این شبهه بیان کردیم؛ گفتیم فرض بر این است که تمام این خبرگان معتقد هستند منتخب آن‌ها متعین است. این را خواهیم گفت که اینجا یا بحث مرجح کمی است و یا مرجح کیفی؛ منتها منظور ما از مرجح کیفی، مرجح کیفی خود اهل خبره محل رجوع است. خلاصه اینکه منتخبین مردم یا مرجعی که به عنوان اهل خبره از سوی چند دسته انتخاب می‌شوند اگر نسبت به سایرین مرجح کمی داشته باشند و یا مرجح کیفی، می‌توان بر اساس یکی از این دودسته را بر دسته دیگر ترجیح داد و انتخاب آن‌ها را انتخاب متعین دانست و دیگران باید به انتخاب آن دسته تن بدهند. این یک راه است که ما از راه ترجیح کمی و کیفی منتخبین به یک نتیجه واحد برسیم. مراد ما از منتخبین، منتخبین اهل خبره است و وقتی می‌گوییم منتخبین منظور ما خود اهل خبره است که به وسیله مردم انتخاب می‌شود.

البته به بیانی که گفته شد کسی که مرجح کمی ندارد، رأی‌اش از اماریت می‌افتد. گفتیم وقتی در بین بینات تعارض ایجاد شود، دو مبنا وجود دارد؛ یک مبنا - که بعضی به آن قائل هستند - این است که هر جا دویننه متعارض شدند، چه بین آن‌ها اختلاف کمی وجود داشته و چه وجود نداشته باشد، همه با یکدیگر ساقط می‌شوند؛ یعنی اگر یک طرف بینه‌ای وجود دارد و در طرف دیگر بینه معارض، این دو بینه متعارضین می‌شوند، ولو اینکه در یک طرف دو بینه یا بیشتر وجود داشته باشد. دلیل حجیت بینه در اینجا دچار تعارض داخلی می‌شود؛ نه شامل این می‌شود و نه شامل آن یکی. تعارض داخلی به معنای این است که وقتی دو بینه متعارضتین شدند، هریک دیگری را تکذیب می‌کند و هر کدام می‌گویند آن بینه دیگر خطا کرده است. قوام تعارض، تکاذب است؛ یعنی این می‌گوید او خطا کرده و دیگری هم می‌گوید این خطا کرده است؛ یعنی حرف او مطابق با واقع نیست. خود دلیل حجیت بینه می‌گوید این بینه‌ای که بر کشف واقع اقامه شده است، ایجاد

علم نمی‌کند و دلیل ظنی است. دلیل حجیت بینه کمبود درجه کشف را تکمیل می‌کند. مثلاً درجه کشف هشتاد درصد است و این بیست درصد را تکمیل می‌کند و می‌گوید این مطابق واقع است و این بینه‌ای که اقامه شده است، با واقعه مطابقت دارد. خود بینه می‌گوید مدلول من هشتاد درصد با واقعیت مطابقت دارد. دلیل حجیت بینه می‌گوید این بینه کاملاً مطابق واقع است و تو به آن عمل کن.

اگر دو بینه متعارض وجود داشته باشد، دلیل حجیت بینه از طرفی می‌گوید این دلیل بینه مطابق با واقع است و معلوم می‌شود که بینه دوم مطابق با واقع نیست و از طرف دیگر دلیل حجیت بینه می‌گوید این بینه مطابق با واقع است و در نتیجه بینه اول مطابق واقع نیست. وقتی که دو بینه متعارض داشته باشیم و دلیل حجیت بینه بخواهد شامل هر دو شود، نتیجه این می‌شود که بگویید هر یک از این‌ها هم مطابق واقع هست و هم نیست. به این تضاد داخلی می‌گویند؛ چون خود یک دلیل با خودش تعارض پیدا می‌کند. لذا به آن تعارض داخلی می‌گوییم؛ چون یک دلیل اگر بخواهد شامل دو بینه شود، دچار تعارض می‌شود و لذا هیچ کدام را شامل نمی‌شود.

این مبنای کسانی است که می‌گویند در هر یک از دو طرف تعارض، کمیت مطرح نیست؛ حتی اگر یک طرف از نظر کمیت خیلی هم بالا باشد، پس با این وجود تعارض داخلی پیش می‌آید و از بین می‌رود.

ما می‌خواهیم اثبات کنیم که مرجح کمی، فقط مسئله عقلی نیست بلکه شرعی هم هست. به نظر ما وقتی تعارض بین دو بینه اتفاق بیفتد و یکی از طرفین از بینات بیشتر برخوردار باشد، در این صورت اماریت بینات متعارضی که از نظر کمی یکسان هستند، از بین می‌رود؛ اما بینات اضافی چون کاشفیت آن‌ها معارض ندارد، باقی می‌ماند؛ یعنی هر بینه‌ای که اقامه می‌شود، میزانی از احتمال مطابقت با واقع است و وقتی بینه دیگر ضمیمه آن می‌شود، میزان احتمال مطابقت با واقع را بالا می‌برد و باز بینه سوم که به آن اضافه شود، میزان مطابقت با واقع را بالاتر می‌برد. چرا ما می‌گوییم تواتر قطع آور است؟ در تواتر می‌گوییم حتی اگر اسناد تک به تک هم صحیح نباشد، ولی اگر تواتر ایجاد شود قطع آفرین می‌شود. نکته آن این است که به حساب احتمالات، هر خبری که داده می‌شود یک احتمال مطابقت با واقع دارد و یک احتمال عدم مطابقت با واقع؛ اما وقتی خبر دوم و سوم به آن ضمیمه می‌شود. بعد به تدریج به جایی می‌رسد که احتمال مطابقت با واقع بالا می‌رود و احتمال مخالفت با واقع پایین می‌آید تا جایی که احتمال مخالفت با واقع به صفر می‌رسد. (البته صفر در تعبیر مرحوم صدر رضوان الله تعالی علیه به معنای صفر منطقی و ریاضی نیست؛ بلکه به معنای صفر علمی است؛ یعنی در علم و احتمال من دیگر احتمال مخالفت وجود ندارد.) از طرف دیگر هم احتمال

مطابقت تقریباً به صد می‌رسد؛ یعنی دیگر ذهن من اعتنا به مخالفت نمی‌کند. همان ملاکی که در تواتر باعث قطعی بودن خبر متواتر می‌شود، درجایی که دو بینه متعارض وجود داشته باشد و در یک طرف تعداد بینات بالاتر باشد تا جایی که احتمال مطابقت این بینات دارای رجحان کمی از احتمال مطابقت بینات فاقد رجحان کمی اقوی شود هم به تدریج کاشفیت بینات اقل را ضعیف می‌کند تا جایی که از کاشفیت می‌افتد و کاشفیت طرف دیگر باقی می‌ماند. وقتی چنین شد، شمول حجیت دلیل بینه از تعارض داخلی بیرون می‌آید؛ یعنی دلیل حجیت بینه دیگر شامل بینه اقل نمی‌شود، چه برسد به اینکه بخواهد دچار تعارض داخلی شود. تنها و تنها شامل بینه‌ای می‌شود که دارای رجحان کمی باشد. مثل جایی که دو بینه وجود داشته باشد؛ اما یکی از بینات مخدوش باشد یا قرینه‌ای بر کذب آن وجود داشته باشد؛ یعنی شرایط حجیت بینه را دارند، اما در یکی از آن‌ها قرینه خطا وجود دارد. در اینجا نمی‌توانیم بگوییم که دلیل حجیت بینه دچار تعارض داخلی می‌شود، در اینجا دیگر دلیل حجیت بینه فقط شامل آن بینه‌ای می‌شود که دلیل برخلاف آن وجود نداشته باشد.

البته فرض ما درجایی است که تعارض در رأی منتخبین است؛ یعنی اینکه منتخبین می‌خواهند نظر بدهند که این فرد اجمع للشرایط است و شرایط در این فقیه متعین است. مشکل تعارض بین خبرگان است و گفتیم تعارض یا در منتخبین است و یا در منتخبین. اگر گفتیم تعارض در منتخبین است، نکته‌اش این مرجحی است که بیان شد؛ یعنی اگر منتخبین رجحان کمی داشتند، به این معنا که منتخبین یک یا چند استان یک نظر داشتند وعده دیگر از منتخبین نظر دیگری داشتند، در اینجا تعارض، تعارض در رأی خود منتخبین است. منتخبینی که باهم تعارض می‌کنند، اینجا ملاک دلیل حجیت بینه یا دلیل حجیت اهل خبره باعث می‌شود که یک طرف بر دیگری ترجیح پیدا کند.

بحث باید از یکدیگر تفکیک شود که یک زمان ما بر سر مرجح کمی و یا کیفی منتخبین بحث می‌کنیم و یک وقت به سراغ مرجح کمی یا کیفی منتخبین می‌رویم. فرض اولی این بود که یک مرجح کمی یا کیفی داشته باشیم؛ چه در منتخبین و چه در منتخبین. همه را باهم مطرح کردیم و گفتیم هر جا مرجح کمی یا کیفی وجود داشته باشد، بر اساس آن عمل می‌کنیم. نسبت به منتخبین مرجح کمی و یا کیفی با دلیل شرعی ثابت می‌شود و نسبت به منتخبین مرجح کمی یا کیفی ملاک عقلی دارد؛ یعنی عقل می‌گوید هر جا بین دو طرف مردّد شدید و یک طرف رجحان داشت، ترجیح مرجوح بر راجح قوی است. این طرف منتخبین اکثر است و طرف دیگر منتخبین اقل و فرض هم بر این است که از لحاظ کیفیت تفاوتی بین منتخبین وجود ندارد. یا اگر یک طرف مرجح کیفی داشت و طرف دیگر نداشت، ولو مرجح کمی داشته باشد، در اینجا بیان شد که مرجح کیفی بر کمی مقدم است؛ اما درجایی که مرجح کیفی وجود ندارد و فقط مرجح کمی موجود باشد، در اینجا مرجح

کمی کاربرد دارد. نکته دیگر قبح ترجیح مرجوح بر راجح است؛ یعنی به هر حال این طرف یک رجحان دارد که نکته آن همین قوت احتمال است. درجایی که مرجح کمی وجود دارد، این نکته رجحان وجود دارد و در طرف دیگر وجود ندارد.

فرض دوم این است که هیچ مرجع کیفی و کمی نباشد. در اینجا راه این است که به وسیله مشورت به یک رأی واحد برسیم. اگر به وسیله مشورت کردن نتوانستند به اتفاق نظر برسند به فرض سوم می‌رسیم که قرعه است؛ اینکه با قرعه یک نفر را انتخاب کنند. این فرض سوم درجایی است که ما رهبری شورایی را قبول نداشته باشیم و الا فرض دیگر این است که همه منتخبین با یکدیگر جمع شوند و یک رهبری شورایی تشکیل دهند. این فرضی است که در سؤال هفتم مطرح می‌شود. پس پرسش هفتم که آخرین پرسش این بحث است این است که در فرض انعدام تمام این فروض سابق و عدم انتها به رهبری واحد، آیا رهبری شورایی متعین می‌شود یا خیر؟

صلی الله علی محمد و آله و سلم